

مرد در این توفیق بخداوند نگارنده گواهی داده است <sup>است</sup> چه شده  
 که گوش بکلام خدای خویش نمیدهد آیا احتمال میدهند که این  
 کلام را نفهمیده نوشته باشد و یا غیر اینست که نگارنده را <sup>نظیر</sup> حضرت  
 الوهیت شمرده اراره کرده باشد مثل اینکه حضرت زکریا <sup>نظر</sup> شانه  
 این کلام را بحضرت ازل علیه السلام و در کتاب اسماء <sup>الله</sup> بنی بظهور  
 نوشته اند و چون بدعوی من بظهوری او را صادرت علیه اسید  
 شمارا گریزی از وجوب اصلاحت نگارنده نیست و چون اعتبار  
 و مطاعت قول او ثابت شده گوش بدهید که در مقام ارشاد <sup>است</sup>  
 کراهان جاهل چه میگویند و هوش پیش آرید که از کجا میگویند <sup>سینه</sup>  
 میگویند که دعوی آنی انا الله عینا غیر از اهل حق ظاهری <sup>است</sup>  
 مثل حضرت امیر المؤمنین ۴ در ظهور و فرمود که فرمود انا منکم <sup>است</sup>  
 فی الشجرة و مثل حضرت زکریا <sup>است</sup> و حضرت ازل علیه السلام  
 و مثل حضرت قدوس سلام الله علیه بعد از ظهور بیان <sup>است</sup>  
 اهل باطل نیز ظاهری شود مثل فرعون که در قرون ما صیغه <sup>است</sup>  
 خدای کرد و انا ربکم الاعلی <sup>است</sup> گفت و مثل منصور <sup>است</sup> که انا الحق <sup>است</sup>  
 و مثل بایزید بسطامی که <sup>است</sup> ای حی الله <sup>است</sup> گفت در ظهور <sup>است</sup>  
 فرقان و مثل سید امی و ابو الشریح و حاجی ملاهاشم کاشی و حاجی  
 میرزا موسی <sup>است</sup> و امثال اینها در ظهور <sup>است</sup> نقطه میان <sup>است</sup>  
 دعوی انا الله کردند و باطل بودند عینا <sup>است</sup> حضرت <sup>است</sup>

جلی مشاهد بر این معنی در بیان فارسی بصریح فرموده اند و اما تا <sup>لغت</sup>  
 کلمات و الفاظ بطرز و اسلوب آیات همه کسی را مسلم است که بعد از  
 ظهور بقره بیان این صنعت سهل و آسان شده از مدعی مقامات  
 و غیر مدعی مقامات و از مدعی صارت و کاذب ظهور می رسد <sup>صادر</sup>  
 می شود و هم چنین مشبه کرامات و اخبار عارفی الصبر و سایر معنیها  
 هم راستی که با اثر ریاضت از مرتباصین از اهل حق و باطل مثل صنوف  
 و عبده اصنام هم ظهور می رسد و این امور نظر با بضالشان <sup>طین</sup> شیطان  
 و وحی کردن شیاطین با ایشان از الفا صادر می شود و خداوند در  
 موقات و بیان از این معنی اخبار فرموده که از برای هوئی دشمنی از  
 شیاطین جن و انس قرار داده ایم که ان شیاطین و وحی آورنده از برای  
 بعضی از اولیای خودشان قال الله تبارک و تعالی فی احسن القصص  
و كذلك لكل باب منی عدو من الانس و الجن لیوحی الی شیاطین  
الی انفسهم یخرف القول کذبا لله و هو الله قد کان علیا محمودا  
 یعنی و هم چنین از برای هر باب منی دشمنی هست از انس و جن که  
 وحی میکنند شیاطین بسوی نفسهای ایشان قول و حقیقت خویش  
 نمایند و در حالی که کذب و دروغ است از برای خدا و او است خدای که  
 بلند است و متعالی است مقام معرفت کنیاف و بود و نیست دیده است  
 اسما و صفات او مزجم گویند که این معیارگان جاهل و اویج انشا  
 مخالف نظر اصناف نظر بر صورت این ایزد مبارک که فاسد تا خداوند <sup>شیطان</sup>

کشف نماید که مصداق این آیه در این جزو زمان بغیر میرزا حسینعلی  
 کسی نیست که بدشمنی و عداوت حضرت از علی علیه السلام قد علم کرده  
 و استقامت نموده و کلمات رب اعلی را در حق آن حضرت رد نموده  
 و شیاطین و می میکنند بسوی او و کلمات بر حقیقت خوش آیند را  
 که تمام آنها کذب و مزبیر است نزارند و تنطق از روی <sup>کما</sup> است  
 مثل اینکه بدانند که کارند را سامری خوانده گواهی بر خدا نیست <sup>مد</sup>  
 و مستشرقین شود که چه میگوید الله اکبر بنظر انصاف در این کلمات <sup>نظر</sup>  
 بکارید اگر بوری در وجود تو مانده است از برای رشد و فلاح تو  
 کافی است و الا تمام حجت بر وجه اجماعی شود وَاللّٰهُ اَعْلٰی اِلٰی  
صِرَاطِ حَقِّ مَبِیْنٍ وَاَحْوَالٍ وَاَمْوَةٌ اَبَا بِلَلّٰهِ الْعَلِی الْعَظِیْمِ  
مَقْدَمٌ یَّخْمُرُ در بیان ادره معتبره است در مطالب دینی  
قَالَ اللّٰهُ بَارِكْ وِیَعَالِی فِی الْفُرْقَانِ مَخَاطِبًا مَّجِیْدَةً حَسْبُ اَنْعَالِی  
سَبِیْلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَاَلْوَعْظَةِ الْمَحْسَنَةِ وِجَارَهُمْ بِالْقِیَمِی اِحْسِنَ  
 یعنی دعوت کن خلق را براه پروردگار خود بطریق حکم و عظمه  
 حسنه و مدار کن با ایشان بطریق که نیکوتر است مترجم گوید  
 که دلیل مدار از برای عوام و اهل ظاهر است که بغیر عالیه صورت  
 راهی بیان ندارند و این دلیل الزامی اکتفا می است که اگر چه  
 خصم بان سبک و قانع می شود ولی شخصی بواسطه این دلیل <sup>بروفت</sup>  
 تا قهر نموند و خلاوت صورت و نور یقین از آن حاصل می شود

انتهت

واین است شان اهل استدلال از منطقیین و اصولیین و  
 موافق هر بیان و اصول را بر غیر مثل استصحاب و قاعده و ظاهر  
 و دلیل و اما دلیل مو عظمه حسنه از برای حق و اهل طریقت است  
 که از برای کیاست و اولی الامر باشد و این دلیل برساند شخص را بنور <sup>یقینی</sup>  
 که ابد است از برای او حاصل نمی شود بلکه علی الدوام بدون هیچ  
 اضطرابی در مقام برد الیقین با حال تمکین استقامت دارد اگر  
 چه بصیرت نایب و معرفت کامله و می حاصل نیست و اما دلیل  
 حکمت از برای اهل حقیقت است که اولی الامر باشد و انصار  
 خصیصین گویند و این دلیل شخص را میرساند مقام مشاهده  
 و عیان و موافق مکاشفه و بیان و معرفت نایب و بصیرت کامله  
 از برای اهل این دلیل حاصل می شود و وسیله الله الاعظم بغیر این  
 نیست و این است سبیل مخصوص با اهل بیان الحمد لله الملك الذی  
قال الله تبارک و تعالی فی احسن القصص یا قره العین الی سبیل  
الاعظم بالحکمة المحضه و در سبیل الاختلاف علی خط الاستواء  
ما حق وان الله ربک هو الحق و کان بالمؤمنین شهیدا و انا  
ممن قد خدنا بالوعظه للبریین من اهل الماء بالحق و قد حکمنا  
بالنار لک علی الیمین من اهل السلم بالحق الخالص علی الحق الاکبر  
الذکر کما یبارک ان الله الحق قد کان عاقباً یکارینه من کون  
که مغایر این نایب و این بدان است که اختلاف نایب و بقدر انفا

بجهت مقدور اصناف خلق است بحسب تقدیر مشاعرشان  
 در لیل حکمت مخصوص اولی الافئده است که نارفوق آرد در کائنات  
 الشیان افزوده شده است و اسرار الهیه بنوری که در مشعر  
 شعراستان مشعشع می شود بمقام شهو بی برده و حجاب <sup>شهو</sup>  
 می شود و دلیل هو عظم حسنه مخصوص صاعیان عقول سلیمه <sup>است</sup>  
 که با حیوة عقل مستوی از ورطات شکوک و ارباب عقا  
 اطیبیان و ابقان میرسد و دلیل بحار له خاصه اهل ترا <sup>است</sup>  
 که مشاعر الشیان در حصیص صورت ظاهره عشر به مانند  
 فوق این مشاعر و مدارک هیچ اطلاع و اکافی ندارند و این  
 دلیل است که در وصف مستدلین باین دلیل گفته شده است  
بای استدلالیان چوین بود پای چوین سخت بی ممکن <sup>بود</sup>  
 نکارنده می گوید که چون از انواع اراده علا نظر مراتب انضا  
 در کمال بر مطلوب اکافی و اطلاع بهر ساندی پس باید  
 بدان که در این مقام مسک چیست با آنها از برای ما  
مخبر است چند چیز است یکی حکمت از آیات نازل از سما  
 مشیت بهر آیت فر قاینه و چه بیانیه و قول باینکه چون سور  
 فرقات بعد از ظهور نقطه بیان معلوم شده مسک چیست بلا  
 ان منبع است مثل قول سابق شده با اخبار و اجار ب اقل  
اظهار صلوات الله و سلامه علیه است از اعتبار و افتخار

بعد از ظهور، نقطه بیان فاسد و کاسد است زیرا که مصداق  
 آیات فرقی است و هم چنین مضامین اخبار و احادیث عرویه  
 از الله صلوات الله وسلامه علیهم بر سه نوع است یک نوع  
 مضامینی است که متعلق به کالیف اهل ان زمان است  
 علماء و عمال و اصحاب و فرعا و نوع دوم مضامینی است که متکفل  
 بیان احوال اهل زمان ظهور مقام ال محمد در آنجا شده اند  
 امثال مؤمنین و مشدث غار صاندی و غیره و امثالی ظالمین و  
 مشدث کار بر مؤمنین و امثال آنها و نوع سیم بیان سنی از  
 سنن قدیمه و عمیر الهیه که در وصف آن گفته شده است هذه  
 سننه الی قد خلت من قبل و لن نجد لسنة الله تبدیلا و مرفوعا  
 و معنی از این انواع ثلثه مضامین کتاب و سنت بعد از ظهور  
 همان نوع اول است و اما آن دو نوع دیگر بر اعتبار خود باقی  
 و قول باینکه شاید ظواهر آنها موارد نباشد چنانچه در اخبار علماء  
 ظهوری قائم معلوم شد ولی فاسد است زیرا که اگر این احتمال در  
 محکمات آیات فرقی و ظواهر اخبار اهل بیت عصمت در هر صورت  
 عمدت و معنیابی بود هرگز ابواب استقاره و افاده از کتاب  
 و سنت یکباره سدود و شدت این محکمات از مشاهیر و عمال  
 از میان در نظر اهل بصیرت همیشه متذکر بوده و در این ظواهر  
 و احادیث اهل بیت عصمت و جلال است و ولی باید عتق

بچیزیکه فرموده حقه از شمسک بان اعراض کرده اند بخوبی  
 که در حق این فرموده وارد شده که کهد طائفة لا تراوان علی العقی  
 حتی تقوم الساعة سیم عقل مستنیر نور الله والمستوفد بضیاً  
ائمة الهدی علیهم السلام است چه طاعت حکم عقل مستوی  
 الکرامات بر نقصان و خطای او در خصوص موردی قائم  
 نیاشد از برای هر مکلف ثابت و مسلم است بلکه در وقتول سفر  
 منصوبه از جهات هم معهوده او و راجع بسوی او است  
 و چهارم ایات شهوریه در عالم است که کتاب نگویند خدا است  
 که بدست قدرت خود نوشته و بحکمت خود مینماید و بصنع خود  
 حفظ فرموده و خلق را بقرائن تخریص و تعین فرموده اینجا  
 فرموده انظروا امان فی السموات و الارض و فرموده و یضرب الله  
الامثال و یعلمها الا العالمون عجلی کلام در بیان این مقصد  
 و مراد آن است که بدانند که خداوند تکلیف نکرده است هیچ شیئی  
 باری مگر آنکه بیان کرده است از برای مکلف اینچیز را که از او  
 خواسته است تا حال بیان و اوضاع بنسیان و جمع کرده است میان  
 بیان حالی و معالی در هر عهد و اوان بنی عالی همه اجزای عالم الکران  
 که عالم اکثرش گویند و معالی تمام مقالات است که برلسان شمس  
 خصیفت و مرایای او جاری و خور و هر یک از آنها شرح و بیان رنگی  
 و هیچ اختلافی بین مکتوبه که چون نظمو نقطه بیان معدود

وصوره جميع مكونات علوی و سفلی شد و کیون خلق بغیر کیون است  
 مدد کردید جمیع آنچه شد در هر چه بوده کیفیت تمام برسان <sup>رکب</sup> جا  
 نقطه بیان و مرایای او بی هیچ اختلافی جاری کردید پس هر چه از  
 هر که خواسته اند بیان گوهر معصوم بر وجه اتم <sup>حکم</sup> در کلمات نقطه  
 بیان جلوه عری و در عبارات و اشارات حضرت ازل علیه السلام  
 موجود و مشهود است قال الله تبارک فی احسن العصور اگر هذا  
 کتاب الله انزلناه بالحق لیخرج الناس عن الجهالی العلم الخالص <sup>هذا</sup>  
صراط الله علی القسط الخالص بالحق وهو الله کان عزیرا  
 چون بدید که عقدهات جنسه بتصریح حاصل شد وقت آن است  
 که بدید که صراط مایم و اقدام مناسبه پس میگوئیم که  
صراط اول در بیان بعضی از آیات احسن العصور است <sup>معصوم</sup> که بر  
 و مدعی که بطلان دعوی مدعی است دلالتی تمام دارد قال الله  
تبارک و تعالی فی احسن العصور فاسمع لما یوحی الیک من ربک  
الحق و لا تحزن علی الشکین لیسئ فانک قد کنت مطهرا هو الحق  
فی اما الکتاب قدما یعنی پس متابعت کن آنچه را که وحی کردی  
سوی تو از پروردگارتو که حق است و عز و ن مستواز عمل <sup>مشکین</sup>  
بصیرت خود و سستی که تو از قدیم پاز بوده در ام الکتاب از هر  
و قال عز و کره و لقد فعلوا الناس من بعد الباب فعل العجل جسدانی  
هم لا ینان علی شکل الحیوان خولانی تحقیق که کردند مردم بعد



باب ۵ در مجاز در صورت بسند و در هیکل اسان بر شکل  
در حالی که صد از او ظاهر بود مترجم میگوید که ای ناظر بر این کتاب  
را بنویسند انصاف بدو آنست که ایمان بدینی آورده باشد  
و چنین مضمونی در کتابی که سندی او است مذکور باشد و بعد از  
تعمین وصی و جانشین از جانب مشرع آنین و امر بتعمین او در  
موارد عدیده از کتاب خود و در مواقع کثیره از توفیقات خود که  
برای اصحاب خود نوشته و بعد از غروب شمس حقیقت که صدق  
و مشرع آن دین بود مدلهای زیار موجب امر صاحب دین هر مورد  
بلا خلاف و بلا اضلاع قدره عبودیت و بندگی آن وصی و وفی زکی  
رضوانی را که در منظر صبحی <sup>طوری</sup> میبوی بود بگردن اندازند و آن  
مدعی از هر پیشتر در اقامه وظایف عبودیت او صبا لزم نماید  
و آن صبحی <sup>صبحی</sup> در مدت چهارده سال تمام در عهده محافظت  
و نگهداری مورد منین و جواب سالیان و محتاجین بی هیچ نقص  
و قصوری برآید و کتب زیار از آیات باهرات نورانیه و دعوات  
و مناجات مشعشات مسطمانه و خطب عالیات از کاتبین آن  
از لوح نوار اطهرش بر خامه مبارکش جاری گردد و بعد از همه  
تفصیلات مغزی کنای صدای دعوی من بظهوری بلند کند و بگذرد  
نگوید غم رحمت حسین بعد از آنکه دعوی من بظهوری پیش از آن  
از او مشرع شده باشد و بعد از انقضای یک سال از این زمان تا

ارعای من نظهر کند و وصی صاحب شریعت را بجدت هوجبه تمام تر  
 رد کند و احوکه افترها من زیار که هر یک منافی شان و صابیت  
 او است بر او بر بندد و کلمات صاحب شریعت را که در حق و صبی خود  
 فرموده رد کند و حکم بکفر و ارتداد او نماید عبر چنین صدائی  
 از چنین کسی بوجهی شخصی نیست حق و در مقصد حق او کردن و  
 حکم او و صبی و جانشین صاحب شریعت را از دست کردن و هتونه  
 عمل شریعت و احکام دین او نشده دین او را السنخ دانسته اند  
 احکام آن اعراض کردن بعد از اینکه نقطه میان سفارش کرده است  
 که من نظهر که می آید بگفته شهادت با عسک مناسب بیان از او  
 عیب نماید سبحان الله اگر عنوان کار شما امثال امر او است در  
 اجابت کردن هر صدائی این مضمون را هم در کتاب خود قرار داده  
 که بعد از آن باب نظیر کوساله سامری مردم خواهند ساخت و خلق را  
 مراضو خواهند کرد پس رحم کنید بر جان خود و متذکر شوید که چه کرده  
 و باکی کرده اند آنچه کرده اند عقلمت تا با این حد هر که در زحمتهای  
 پیش بنور است و ظلم با این شدت ابد در احوال و ادوار قبل صورت  
 نبسته است و سعیم الذین اشركوا فی ظلموا فی شرکم ای صدمم بنفوس  
 و نای و ارضیكون وقال ایضا جلد مشابه فی احسن القصص فاستمعوا  
 هذا الذین الذین امنوا ان الله فی نالی الکر و ما جعل لکم الاطیبا  
 بارین الله و ما حرم علیکم الا الحماة بارین الله وهو الکتاب و نکت

السموات والارض لله الملك لا اله الا هو وهو الله كان بكل شیء

یعنی ای ساکنان روی زمین پس متابعت کنید این نور خدا که

نازل فرموده است با من بحق بزرگتر و جلالت نکرده است برای شما

مگر طبیعت را باذن خدا و حرام نکرده است بر شما فکر حیات را

باذن خدا و این حکمی است که نوشته شده است در کتابهای آسمان

و زمین این برای خداست ملک نیست خداوندی که قابل ستایش باشد

بجز او و او است که همه چیزها عالم و دانا است عزیم می گوید

ایوب انصاف بجای عرض از حق میدانم در مسئله ظهور شمس

حقیقت در هیات اشخاص شائسته هر زمان چه عقیده را یکی

ایا چنین جان کرده که در زمانهای مختلف شمس هر زمانی غیر

ظاهر در زمان دیگر است اگر این است عقیده تو فاسد است

و در هر بیان از این <sup>مطلب</sup> مشخص <sup>مطلب</sup> و محقق <sup>مطلب</sup> نیست بلکه در موارد

کثیره نقطه بیان جل شانزه بر این معنی تصریح فرموده اند باینکه

گر هزاران شمس خود طالع شود و آنکی در وقت خود راجع شود

جز یکی نبود نیز از پیش و نه پس ایستحقاق فریاد است و پس

اگر شمس حقیقت را یکی می دانند ولی ناطق و متکلم را در اعراض ظهور

متعدد می دانند این هم غلط و فاسد است زیرا که نقطه بیان جل شانزه

در حق مرایای شمس فرموده است که مشیت ایشان مشیت خداست

.....

چنانچه در حق حضرت ازل علیه السلام فرماید شیطان را در  
 پس اعراس بطریق اولی بجز وحدت نیست پس با وجود اعتبار و  
 در اعراس ظهور یقینی است که متکلم در هیات مبارک حضرت زکو  
 خلق باشد و متکلم در هیات مبارک من بظهور الله موجود جزئی  
 پس بعد از آنکه شمس حقیقت در هیات مبارک حضرت زکو امر کرده  
 خلق را و فرموده باشد که ای ساکنان زمین متابعت کنید ان  
 مؤمنی را که خدا او را با من نازل فرموده است اگر مردم بموجب  
 امتثال امر او متابعت کرده باشند او را چگونه جایز است که هم  
 شمس در هیات من بظهور یعنی کند خلق را از متابعت او و او را ساکن  
 بخواند یا موافقند کند ان کسانی که متابعت آن نور انکار کرده  
 ارجای او را و میرسد شیطان را که بگویند که اگر تو بنیادستی کرد  
 که تا نیکو رجوع کنی و در هیات دیگر ظاهر شوی و ما تو را بشناسیم  
 پس اعراس کردی و بصلوات انداختی ما بیچارگان را که متابعت  
 چنین را در امر مؤمنی و خویش به بر اصرار قاطع وارد ساطع  
 مبرهن و محقق شده است که اعضا و اصداال خلق بر خداوند عالم  
 و متع است پس منی من بظهوری صیغه قطعه فرات و وصی  
 بیان را نمود معلوم و محقق می شود که من بظهور مؤمن نیست بلکه  
 مفتوح کند آب است و دیگر آنکه محقق و قلیان و پیمان و سیر و پیر  
 و نیک و غیر امثال آنها که از جنات است و در بیان از جمله انسانی  
 آنگاه

ایا کسی از اهل بیان هست که ندیده و یا نشنیده باشد که مدعی  
 مفسری چگونه با اصرار و ابرام زیاد اکثر افعال را صرف مکرر و هم  
 اهل بیت او و بعد از آن هیچیک نمی گنند و حال آنکه حضرت  
 علیه السلام با اهتمام تمام از افعال می فرمود و خوردن نان هر یک  
 اجتناب زیاد می نمودند حتی اینکه در میان اغلب اهل بیان معروف است  
 هر زمان که آنحضرت باندرون مدعی شریف فرمایند که مدعی غن  
 مکرر که پوست پیازی در بین راه نباشد و قلیان کسی نکشد و هم  
 سایر چیزها و هر کسی را معاوم است که مدعی در آن روزها هنوز  
 دعوی من بظهور نکرده بود و از این ملاحظات در نظر ارباب کیمیا  
 و فراست معاوم می شود که مدعی هرگز ایمان نبر بیان نداشتند  
 فاعترفوا یا اولی الابصار و قال ایضا حل شانز و انزل علی الشریکین  
 نیا و الا و لکن کیهف قد اخذنا نالهم من موت الارض بالحق فتلهم کمثل  
 الکلبان تحمل علیہ بلهث و ان ترکه بلهث فیا عبد الله و الا المشرکین  
 بعد الحق وان الله قد احکم علیهم بعد النار نکالا و من ابع الذکر  
 فهو المهدی علی الحق من اعرض عن الحق فهو فام الکتاب من  
 اهل النار فوق النار و تحت النار قد کانوا مکتوبیا و ما هو کذا القوم  
 من المؤمنین کما نهم لا یسمون بالحق هذه الایات من عند الله اولت  
 کالانعام بالحق بل هم علی رسم الکتاب قد کانوا احتلا سبیل مکتوبیا  
 یعق و یجوان بر مشرکین غیر خلق اولین را که چگونه یقین گرفتند

ایشان را از روی زمین بحق یعنی بجهت استحقاقشان پس  
 ایشان مثل کلب است که اگر متوجه می شود و جمله میکند بر او زبان  
 خود را آورده و جمله میکند و اگر وامی کند از او و متوجه می شود  
 باز بر حق می خورد و زبان خود را می آید پس چه قدر در دعای خداوند  
 این جماعت مشرکین بعد از ظهور حق و بعد سستی که خدا حکم کرده است  
 بعد از آتش نکال را و کسی مناسب کند نکرده پس او است هدایت  
 یافته شده بر حق و کسی که اعتراض کرد از حق پس او در ام کتاب  
 ان اهل آتش و روی آتش و زبان آتش بجهت کفر نوشته شده است  
 پس چیزی می شود این جماعت از موردین را که گویا نشنیده اند بحق  
 این آیات را از نزد خدا ایشانند مانند چهار پایان بحق بلکه ایشان  
 بر دهم کتاب بجهت کفر که در آن چهار پایان در سبیل سلوکت نوشته  
 شده اند مترجم می گوید که یکی از وجوه فصل و عنایت الهیه بلکه  
 بلکه عمده لحاظ من و کرامت ربانیه بر حق مابندگان نادانان  
 که در این احوال زمان بعد از اختتام امر نبوت و قریب بدان انفتاح  
 ابواب آسمان و کائنات خلق فرموده و کتابهای نازل از آسمان صفت  
 مستور فرمودند که احوال عمریان و طامیان پیش و تفصیل نکال  
 کار و امور محاسبت سرکشان بد کنیز و امر فرمود سفیران خویش را  
 که در استان احوال ایشان را با کوفت پیش گوشت و امثال بندگان  
 بنیاد پیش نمایند تا از حق و در این مآل کار ایشان بجهت بگیرد

و تا بحالی داریم از کبر و نهایی گذشته کند شسته قسطا من مستقیم بد  
 آیم پس ایمان برادر کوش دار که چه میگویم است فتنه آخر الزما  
 که گروه پیغمبران در زمانهای پیش از عظمت و شدت ان اخبار  
 کرده بودند خلق را و این هم قبیل در وصف ان فرموده اند فتنه  
 تسقط فیها کل بطانة و تسقط فیها کل ولیة و تسقط فیها عن  
 الشعر لشعرتین یعنی ایمان فتنه عظیمی است که ساقط خواهد شد  
 در آن فتنه هر کس بطون ایمان داخل شده و هر کس ایمان را در خود  
 گنجانیده بلکه ساقط خواهد شد در آن فتنه هر که از غایت فهم و ذکا  
 تواند که میوراشنا فتنه دو مو کند و تو در آن فتنه ساقط شده و  
 پس هوش خود را جمع کن تا بفهمی که چه میگویم بدانکه بعد از تکمیل  
 فرقان با نقصای علم غریبی از سنوات خداوند علی اعلیٰ حل شد  
 بموجب وعده و بشارت که در پیشی داده بودند معیشت فرمودند  
 بیان را بر شئونات مستغنی و ظهورات موقعه که هرگز مثل انفا در  
 هیچ نبی مرسلی و عدل انفا در باره هیچ اولیا العزیز اند سل یا  
 الحزمی از دلال دیده و شنیده نشده بود و چون افراد را حکم فرمود  
 با قاطع جمع بانچه و ابانته براهین ساطعه امر فرمود او را که بروش  
 سنت سنیة و شیوه قدیمه قومیه سفر ایستاد و صحت و عواقب از برای خود  
 اختیار کند و محافظت دین خود و نگهداری مؤمنین بخود را بسپرد  
 کمال کماست و فرات و حسن سیاست او معلوم شد در دوران حضرت

در حیات خود در موارد عدیده از کتب نازل و مواقع کثیره از توفیق  
 صادره تصریح صریح بوجوب اطاعت حضرت نازل فرموده و بعد از  
 آنکه یکی از اسما و عبار که در این مورد فرموده در چندین موضع  
 از کتاب احسن القصص آمده است مقرر کرده و چون خداوند  
 علی علی بن ابی طالب را آفرید که مدعی کتب و مقرونی هر کتاب یعنی  
 میرزا حسینعلی بن کتاب نظر بحسب ریاست دنیوی صورت نگاه داشت  
 مسوقه از کلمات بزرگان بظواهری از جاهلان غافل و نادانان  
 که بعضی علاوه بر او داد و برخی بجز از اهل بیان از جهت زمان  
 مضرت کرده هر طره هلاک مشرک مبتلا خوانده مورد و صد است  
 که سبب اشتباه کاری او اظهار نگاه می است که بجهت خلق جزا  
 نمود لهذا امر فرموده است بقطعه بیان را که بعنوان بر مشرکین  
 تحصیل احوال طاعینان و یا عیان اولین را که چگونه گرفتیم ایشان را  
 از روی زمین بگوئیم یعنی از روی استحقاقشان و بلا اعطای  
 تمثیلی که در حق این طاعینان زده اند و فرموده اند فیتلهم  
 کمثل الکلب معلوم می شود که موارد بیامام است که بزیادت علم خود  
 مغرور شد و یا موی کلیم علم مخالفت برافراشت زیرا که او در حق  
 بود که از زیادت بیاضت و کوشش در وظایف عبادت حضرت العزیز  
 ابراهیم اعظم زیاده بلکه آن ظاهر او این نازل در قرآن چنین معلوم می شود  
 و شود که آن اسم اعظم را بخواند با وعظ فرموده اند در بعضی عبارات



که کرد حیا بچرخ خطاب مجذوب خورد فرمودند که و انلی علیهم  
 بناء الذی ابتناه آیاتنا فانسلخ منها فاستخرج الشیطان ذکات  
 الغاوین یعنی حیوان برالشیان یعنی طاعیان زمان خورد  
 انکی را که دایم او را آیات خورد پس منسلخ شد از آنها پس <sup>شیطان</sup>  
 او را تابع خورد کرد و گوید انکراهان <sup>صلوات</sup> موعوم شیخ احمد  
 علیه روایت فرموده که بلعام بپرکت اسم اعظم عیدان از علوم <sup>عظیم</sup>  
 از او بظهور مرئی رسید که چندین هزار کتاب علوم غریبه او را  
 می نوشتند و با وجود این چون هوا بر او غلبه کرد و مستحبات  
 نفسی خبیثش بمضمر ظهور آمد حالات نفسانیز او بر ذیل <sup>صفات</sup>  
 کلاب متنازل شد و امر او بنکال و خسران ابدی ختم شد و کذا  
 بد و و ختم امر او صریح المثل شد از برای خلوت اولی و اخیری <sup>بنده</sup>  
 راستان او اولی کلاب و اولی کافره عبرت گیرند و ضعف او  
 افتادگان و رجالات مهالک را دست گیرند پس اندکی <sup>شود</sup> ملتفت  
 که خیر می گویم از دین فرقت یا فهمیده یا نفهمیده خارج شدید  
 سعی با شما ندارم و بدین بیان تفهیمیده داخل شدید از  
 مطالبه دلیل و برهان آن بروج شما انماض میکنم آیا اقوالندار  
 که خدمت نقطه بیان شرف نشده آید آیا می توانید انکار کنید  
 که شرف حضور هرات و وصی او حضرت زین العابدین علیه السلام شرف  
 نشده آید آیا نه پسین شما را که ارعای اطلاع و آگاهی نماید

ظهور

از تفصیلات آیات نازل در بیان که خداوند سبحان بعد از آن  
نقطه بیان از شمار عقاید و معارف حقیر خواسته و در وظایف

عمودیت چهارده نموده بعد از آنکه حضرت از دعای محکم رب اعلی  
شهداء در میان خلق تعیین فرمود و شمارا بشهدا سپرده چند را

عنیت حضرتان بجهت حکم و مصالح زیاده اختیار فرمودند و باب  
توفیقات باهرات را میان خود و شهداء کشاده گذاشته تا هر که را

از مواضع حاجی و سوالی باشد توسط شهداء بمقتضی و موارد خود  
تواند رسید و اینهمه نادان مانند مرغ پر نارسند از پیران کوی شهداء

بیان شده طهر گرفته در آن شدند که مدقار یکینکالین نشسته <sup>اند</sup> حاجت گفته  
مرغ پر نارسند چون پر آن شود طهر هر که بر در آن شود

پس هر که در هنگام این بسیار بدبختان افتاد روح ایمان از هیکل  
بروزان نموده و بویب ایدر کیمه اموات غیر احیاء و هم که بشرون

با گروه مردگان قرین و همبار شده با او نیز هیچ معنی ندارم و در حق  
سجن مترجم باکساف است که بعد از انقراض ایشان بدام فکر مدعی <sup>معنی</sup>

صنود رهنی از حیات در وجودشان باقی است پس میگویم که شایسته  
از تو که بقصوری یا بقصیر خدمت نظر اولی و موافق او مشرف نشد

و عموگیم از تو بقصوری یا بقصیر از آیات بیان که مشکلی ذکر و مینا  
اموال مشکین اهل سیاف است که بعد از شجارت حضرت رب اعلی  
بیل شان بر وجه قضا خواهد انگیزت و نظیر عمل سایر می خواهند <sup>بخت</sup>

و اینکه احوال آنجماعت بشیر حالت بتمام خواهد بود که مثل حالت  
 نظیر حالت سگ است که اگر مقروض او بشوی یا بشوی در تو می جهد  
 اطلاع و کاهی هم رسانیدی و اعراض کردم از تو که بجهت از روی  
 هوا خود را از حمایت بنهدای بیان خارج کرده به تبعیت جاهل چند  
 خود در دام هوس چنین مفری گذا ای افغانی و لحاظ این نمیکند در  
 و بعضی خدا هم نخواهد کند است که هیچ آیات که در بیان در باب معامله و با  
 مدعی نازل شده با تفرقه و تشتت انصار کتب سماویة هر در این نسخه  
 با ترجمه انضمام کرده بر تو بخوانم و کوشی ندی و هیچ در مدعی امر نکند و  
 شوی با اینکه مورد نکوشش و سرزنش این آیه مبارکه واقع شوی که  
 در احسن القصص فرموده اند فَالْمُؤَلُّوْنَ اَوِ الْقَوْمِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ كَاھُمْ  
یَسْمُوْنَ بِالْحَقِّ هذه الآیات من عند الله اولئك هم كالأضام بالحق بلهم  
 علی رسم الكتاب قد كانوا اصل سبیل مکتوبا مترجم میگوید که ترجمه این  
 آیه مبارکه مذکور شد ضرور با عاوده آن نیست و قال ايضا جل شانہ  
يَا اَهْلَ الْاَرْضِ امْنُوا بِاللّٰهِ الَّذِیْ اَنْزَلَ عَلَیْکُمْ الْكِتَابَ وَ اتَّقُوا حُطُوٰتَ  
الشَّیْطٰنِ فَاِنَّهٗ یُرِیْکُمْ بِالْبَشْرِکِ بِاللّٰهِ بِاَرْبَعِ الْاَحْجِیْ وان الله لا یغفر ان  
 یبر و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء وهو الله کان بكل شیء علیها بصیر  
 ایسا کات روی زمین ایمان بیاورد بنوریکه خدا با من نازل کرده است  
 حق و متابعت نکند راه سلوک شیطان را پس بدرستی که او امر میکند  
 شما را بشیر که با او در کار شما که حق است و بدستیکه خدا نمی آفریند

کسی را که شریک با او آورد و می آورد غیر شریک از کاهان را از برای هر که  
 میخواهد و او است خدای که ظهور چین دانا است مترجم می گوید که در  
 بیان بنیر حضرت ازل علیه السلام کتبت الهیة و بلسان  
 نطقه بیان سوره رسمی شده باشد که در این آیه مبارکه که اعراب بیان با و در  
 دیگر آیات امر متابعت او فرموده اند و اینکه بدون فاصله فحش فرموده اند  
 از متابعت خطوات شیطان و معطل فرموده اند باینکه شیطان امر میکند  
 شمار البشرک آورده بشود نیز مقابل معلوم می شود که هر که علم مخالفت  
 سوز الهی را برافزاید شیطان زهان است و متابعت او پیروی <sup>خطوات</sup>  
 شیطان است و او است که امر میکند مردم را بشرک آوردن بخدا و همه  
 معلوم است که بنیر میرزا حسینعلی احدی مخالفت حضرت ازل علیه السلام  
 برخواست و کفر عداوت او را حکم در میان اهل میان نهیست بسیار  
 عجیب است اینکه این جماعت بلعای منع میکنند نفس بر وصایت حضرت  
 ازل علیه السلام را با وجود بودن چنین آیات در احسن العاصم <sup>و غیر</sup>  
 اگر چه عاصمین زمان پیش هر منع کردند از نفس در حق حضرت امیر <sup>المؤمنین</sup>  
 علیه السلام ولی منع کردن آنها بعد از آنی بود که قرآن را خالی از نصوص <sup>کند</sup>  
 و آله هر که منع نمی کردند چیت می آید که در قرآن حکم آن مذکور باشد و هر  
 رسوائی ایشان شود بخلاف این جماعت بلعای که جمیع <sup>مفادات ایشان</sup>  
 رسوائی مدعی و بشمار او است و چه چو جبر مملکت می شوند و اگر هم احدی  
 ایشان را در منزلت مملکت کند متغزل می شوند مثل اینکه با وجود <sup>این</sup>

آیات مذکوره منع نفس بر وصایت می کنند و مثل اینکه انکار نشاء  
 دیگر میکنند و هبشت و درونخ و میزان و صراط و ثواب و عقاب را  
 قبول و مسلم ندارند و در حق میرزا حسینعلی میگویند که مقام او فوق  
 مقام حضرت ربه اعلی است جل شانز بلکه فوق مقام من بظهور موعود  
 در حالیکه ارتقا میکند که من همان موعودم بلکه میگویند که او عقیلی  
 که با هر خود من بظهور ایبار میکند و این مضمون با وجودیکه کفر صراح است  
 مذموم است که قول تبعه او باشد بلکه همین مضمون را خود در قصیده مدعی

شده است و اختلاف مقال در اظهار چنین احوال افوی دلیل است بر  
 فسار صده و بطلان مآل کار مدعی چنانچه حقیقتا میفرمایند لو کان  
 من عند غیر الله لوحد و امیر اختلاف کثیرا و قال فی موضع اخر من <sup>القصص</sup> الحسن  
 یا اهل الارض امنوا بالنور الذی قد انزل الله فی بالحق الخالص <sup>ولا تتبعوا</sup>  
 خطوات الشیطان فانہ یامرکم بالشرک بالذکر و ان الله لا یغفر  
 ان یشرک به و یعفو ما دون ذلك لمن یشاء و هو الله کان یعلم علیها

یعنی ایسا که آن روی زمین ایمان بیاورد بیو و بیکه بتجسوت نازل  
 کرده است خدا با من بحق خالص و متابعت نکند خطوات شیطان را  
 پس بدستیکه او امر میکند شمار الشریک آوردند بخدا که برود و کار شما  
 و بدستیکه خدا منی آموزد مشرک بخودش را و می آموزد غیر شریک از <sup>شایر</sup>  
 کتابان را از برای هر که میخواهد و او است خدای که همه عین ما را <sup>است</sup>  
 مترجم میگویند که نمیدانم این مدعی معتزلی هرگز کتاب احسن القصص <sup>تجوید</sup> را

یا آنکه خواننده است و بر خور دارد اینگونه آیات نشده است و الا هیچ  
 خود را راضی نمیکند که از روی تصدیق بیان ارجاعی صفای کند که اصل از عا  
 او مستلزم رد کردن بیان باشد زیرا که فرق نیست در صدق و رد کردن

بیان میان اینکه کل بیان یا بعضی از بیان را رد کنی و اگر چه ملک آبران  
 بیان باشد چنانچه در احسن القصص فرموده و الا تکفر و بعضی

و تو و منو بعضی من کفر بعد صد کتاب فقد حکمنا له علی اسد العفا  
 حکم الکتاب مقصیا متوهم میگوید که در حق مدعی ممکن است که احد

عذر بیاورد که بار غنوت و غزور و انحرار در محو نکت و سرود در  
 و مفید اسباب چنین ریاستی عظیم مانع شده او را از تلاوت آیات احسن

القصص و یا از بر خوانداری امثال این آیات که مانع شده و شاهد معصوم  
 او است چنانچه جهل و بیخبری از این آیات عذر عوام از سبقت مدعی

میتواند شد و لذا تمام بجای و بجای تمام از احوال آن کساف است از سبقت  
 مدعی که اسم ملائک بر روی خود کند آورده اند و سوار هم ظاهر این آیا

هم دارند یا بر خور یا نفهمیده خویرا و حی بر طره هلاک اندیدی انداخته  
 و عین اند که بر رعن خود چپ کرده اند و آنچه کرده اند بکر کرده اند

و عیش و کرده اند که استمد الله و کون بالله ستمند این هو فکرم الذین  
 صلقوا و اجلوا املا و حید و منیر و احسن انا مینا و قال اصحابه و کون

فی احسن القصص و اما وقت حین ان استخبرنا الله و منیر و احسن انا مینا  
 و کون الذین قد کانوا فی کتاب من قبلنا و منیر و احسن انا مینا و کون

۱۷۳ نور با حجت شدید از برای هویت منین بنفسهای ایشان از برای  
 روز بزرگ خدا که در آن روز تحقیق <sup>قر</sup> گنن مشهور باب خواهند  
 مترجم میگوید که این آیه مبارکه مدد و جبر کالت بر خصوص مدعاها  
 که عصیت حضرت ازل علیه السلام و بطلان دعوی مدعی است دارد  
 و جبر اول آنکه خداوند خطاب حضرت زکریا فرماید که ما تو را با حجت  
 مقرر داشتیم در حق مؤمنین از برای روز بزرگ خدا که روز ظهور  
 من ظهور و رحمت او است و همه کسی را معلوم است که از لوازم حکم  
 محبت آن است که ایشان را خود سر و بفریب و بدعی نکند و معهود  
 ایشان را بعهده شخصی نماند مضمون دارد که ایشان را در روز بزرگ  
 خدا بجز طریقه هلاک مجدد و انکاران نیز اعظم اندازد پس اگر میرزا <sup>حسینعلی</sup>  
 مدعی من بظهور صاف باشد ملاحظه کنید که بوجد او بر حضرت  
 زکریا شان چه قدر نقص و عیب منافق حکمت کارم می آید بقول  
 بآلله من ذکر هذه الكلمات و خبر ویم آنکه فرموده است <sup>صف</sup>  
 آن روز بزرگ که آن روزی است که تحقیق مؤمنین در آن روز مشهور  
 باب خواهند شد و بر مردم با اوصاف عجبی و پوشیده نیست که  
 این قدرت که میرزا حسینعلی مدعی من بظهور کرده است بنیر جهل و ارباب  
 خند که هر یک از این مصلحتی زیاده نویسد آنکه میرزا حسینعلی <sup>ایشان</sup> سلطنت  
 همه روزی زمین را خواهد کرد و باره آن با صد سال سلطنت  
 در آن روز او این من اصد نور باطل انداختند و بجز غلبی <sup>حجت</sup>

دیگر کسی بصدق بجا نکرده و بحضور <sup>مجلس مشهور</sup> او حاضر نشده  
 بلکه مردمان باکیاست و فراست و دیانت و امانت در دنیا او  
 با بعضی در حدیثین و استقامت رسیده اند <sup>بسی</sup> اگر میرزا حسینعلی  
 در دعوی خود که دعوی رحمت رب است صحت <sup>است</sup> میسر  
 می یابست تمام معنیه زمان هم مشهور و هم شاهد بر صدق دعوی  
 او باشند و قال ایضا فی احسن القصص یا اهل الارض استغفروا  
 عن ذنوبکم فانکم و انفسکم بانضمام <sup>الکلمه</sup> الله اکبر فان الله قد کان  
 علی کل شیء قدیرا انتصروا ان ینزلوا الجنه و لقد کان قریباً منکم  
 خمسون کلام الله ثم یخوفونک اولئک مثل الناس لایمناون الله قد  
 هو کلام الکافرین فی جهنم نذاکیرا یعنی ایها الکفان روی زعمی زور  
 باشد که شما هم بکنید آنچه اصل قرضای <sup>بسی</sup> کردند پس بدینسانند نفسها  
 غمناک را بانضمام خدای بند که <sup>بسی</sup> بدینستیکند با هر چیز  
 قادر است آیا پس طمع را روی که داخل همیشه شوند و حال آنکه تحقیق  
 می باشد جماعتی از شما کسان که می شنوند کلام خدا را پس <sup>کنند</sup> تعریف می  
 او را ایشانند شریترین مردم نزد او بدینستیکه محققاً همیا کرده  
 از برای این کافران در جهنم آتش بندگی را مترجم می گوید که ای اهل  
 بیان گوش کنید که چه میگوید اولاً سؤال کنیم از شما که آن کلام که  
 اصل قرضای <sup>بسی</sup> نسبت بسفرای حق از ایشان رسیده میگرداند و در بیان  
 و قرآن خداوند سبحان مثل شما از آن خبر داده و در حق او برآمده <sup>اند</sup>





کرده اند و شما نیز خواهید کرد غیر غضب حقوت او صیای صاحبان  
 شرایع بیست و احدات اختلاف میان امم ایشان دیگر چه بود و  
 بعد از آنکه باضاف بیست و آمدید و بر این معنی اقوال آورید تا  
 از شما سؤال میکنم و میگویم که بعد از آنکه نقطه بیان جل شانزه حضرت  
 از اهل علی السلام را از برای وصایت خود از میان کل خلق روی  
 اختیار فرمود و در موارد عدیده از کتاب خود بوجوب اطاعت او و  
 تمسک به ایشان بذیل ولایت او امرهای هو که فرموده اند بعد از  
 از این عالم و رجوع همه اهل بیان با حضرت حتی خود مدعی کربا  
 عبودیت خود کلاه فخر و مباهات با وج سموات میسازند بفرمان  
 معنوی کذاب در مقابل وصی نقطه بیان که علم مخالفت بر او  
 و بجزان طاعتی که را جوش آن شد که تحریف کلام الله دهد و در میان  
 اهل بیان بفرمان و ایمان که احدات خلاف کرده و در اصول و فروع  
 اختلافات زیاده در میان عبار احدات نمود چه در مسئله توحید  
 و چه در مسئله نبوت و چه در مسئله معاد و معاد و چه در فروع زیاده  
 که بسیاری از محرمات و منہیات بیان را حکم بحلیت کرده چنانچه بعض  
 از خصوصیت بینه او که شرب خمر مباحه میخوانند بعضی دیگر از جمله  
 مذامات او را بینه مباحه نیز شرب خمر بیست و هفت فرمودند این طاعتی را  
 گفتند بیاستغفار او می شود و بکن آنکه بیشتر خود ریاست و حال آنکه  
 شرایع در بیان از محرمات و منہیات مذمومات است بوجوب

۱۷۷ واندازد و وعید استقام و حکم شجارت و وعید بآلتی بزرگ  
 در جهنم هر در حق مدعی و سببش ظهور بلکه صراحت تمام دارد  
 و قال ایضا علی شانزده فی احسن القصص یا اهل الارض انقوا اللغات  
 واستمعوا لوالله الذی قد انزل الله فی فانه الصراط الذی الرضی  
 وقد کان فی بقره النور مستیما و پیش از این آیه باندک فاصل بود  
 ولا تختاروا لانفسکم العجل من دون الله ان کنتم تفضلون کلاما  
 من قبلکم فلن یجدوا یوم القیمه من دون الله العلی علی الحق <sup>ظاهر</sup>  
 یعنی ای ساکنان دوی زمین پرهیزید از خدا که بپور کار شما  
 و متابعت کنید توری را که تحقیق خدا نازل کرده است او را با  
 پس بدرستی که او است صراط نذر رحمت و تحقیق که در نقطه  
 نار استقامت دارد و پیش از این فرموده اند و اختیار نکنید از  
 برای نفسهای خود کوساله را از دون خدا و اگر اختیار کنید همچنان  
 فرودمان پیش از شما کردند پس نخواهید یافت دون عیامت از  
 دون خدای علی بر حق و بحق نیست و پناهی مترجم گوید ای <sup>اهل</sup>  
 بیان گوش دارید که چه میگوید آیا کسیکه صدقای نیاید در دینی  
 یافته و نشوونما کرده باشد و بعد از روی بصیرت و ایمان <sup>بصیرت</sup>  
 از عین اول خارج شده و راهی دیگری باشد و آنچه از دنیا <sup>سابق</sup>  
 داشته احتوا و فرغ نماید از خودی محض باشد و تکرار کرده باشد  
 و صاحب منافع از عیانت خداوند گام آورده باشد که تکلف

میان احوال عباد باشد که بعد از او بر ایشان چه خواهد گذاشت  
 و هلاکتان در چه و بنیادشان در کجا است و علاوه بر آن وصی  
 از برای خود تعیین نماید و هر دو را هر که بطاعت آن وصی <sup>منصوب</sup>  
 و آن وصی یا موصی که صاحب آن دین و شریعت است در هر بلدی  
 شهیدی و نایب از قبل خود تعیین و مودره و خور عیبت <sup>صغیرات</sup>  
 اختیار کرده باشد و در زمان غیبت آن وصی مفسدی کند <sup>صد</sup> آنجا  
 یا عاوی با ظلم بلند کند یک دفعه بگوید ای محمد صاحب دین تو وصی  
 خود عطا کرده بود گرفت و بجز از او و الحال هم واجب اطاعت <sup>کل</sup>  
 و یک دفعه بگوید که من رحمت حسین و اطاعت من بزرگ است  
 و یک دفعه بگوید که من من <sup>ظهور</sup> الله در کند وصی <sup>منصوب</sup> را  
 بلکه تکفیر کند او را و او را با او ببندد که هر منافی وصایت او  
 باشد <sup>مندی</sup> بآن دین بدو است که اعتساف بنو آب و شهدای  
 وصی کنند یا رجوع بخود وصی مودره در مقام تقصیر احوال و تعیین  
 صدق و کند بفعال بر آید و بدون اینکه رجوع بکتاب صاحب <sup>دین</sup>  
 مودره و احکام رد و قبول مدعی با آن کتاب بدست آورند و حال آنکه  
 در آن کتاب امر بمصاحبت وصی را در موارد عدیده مؤکد فرموده <sup>و آورا</sup>  
 در مواردی بخورد در موصی بصراط حق تغییر فرموده و هر که <sup>عنا</sup>  
 او مشی کند در مقامی عمل و در موصی خطوات <sup>شیطان</sup> مودره و از  
 پیروی آن فریضه فرموده باشند و این جمله در صدیق <sup>معتدی</sup>

۱۴۹  
لذابی حیوان با استقامت باشند که در حضرت امر او از کشتن  
بر خلاف ایشان مشی کنند و از کشته شدن در سبیل او هیچ  
ندارند آینه این است که این جماعت مصداق همین آیه گویند  
که در احسن القصص فرموده وَأَن لِّلَّهِ قَدْحٌ جَمَلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ  
سَوَاءٌ فِي عُرْسِ الرَّادِّ لَئِن بَصَلْتَهُ فَلَا أَمْرَ لَكَ وَفَدَّكَ كَانَ أَمْرًا لِلَّهِ بِالْحَقِّ  
فِي أَمِّ الْكِتَابِ مَفْعُولًا بِلِيٍّ جَوْنٍ در میان مصداقین مدعی  
باین مرتبه از جهل مرکب استقامت ندارند و هنوز حضرت الهیه  
در ایشان ضایع و فاسد نشده است بلکه امر بر ایشان مشتمل  
و بجهت غفلت و بیگیری از هوانین قسط الهیه بدام فریب  
و مکر این مفتی کذاب افتاده اند اخیر کوشش نگارنده از  
برای دستگیری این فرقه است و ایشانرا نظر کردن در این  
کفایت است وَاللَّهُ الْمَهْدِي إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ

مطلع دویم در بیان بعضی از توفیقات حضرت در باب  
حلی شدن در باب حقیقت و مراقبت و طاعت قول حضرت عزوجل  
در توفیق خلیل فرموده اند اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا كَبِيرًا أَنِّي أَنَا اللَّهُ  
أَلَا أَنَا كَتَبْتُ مِنْ أَوَّلِ الذِّكْرِ أَلَا أُولَئِكَ يَنَادُونَ أَنِّي أَنَا اللَّهُ  
أَلَا كُنْتُ إِلَى الْآخِرِ الذِّكْرِ أَلَا خَلِّمَهُ كَمَا نَادَى أُولَئِكَ وَلَا يَنَادُونَ لِي كُنْتُ  
مَعَهُمْ كَانَ يَدْعُوا لَمْ يَدْعُوا لَمْ يَدْعُوا وَعَرَجَ الْأَمْرَ إِلَى اللَّهِ وَإِن كُنْتُمْ  
إِلَى اسْمِ الْوَحِيدِ كَانَ ظُهُورُهُ بِنَفْسِهِ حَجْرًا وَمِنْ بَعْدِهِ أَنَا ظُهُورُ اللَّهِ

عنده ذاجحة فنتهي اليه والا الامر سيدو الشهدا في البيان الذنهم  
عن حدود ما ترك في البيان لا يتجاوزت المعجم من يظهر الله  
في القيمة الاخرى فان به يصلح كل امر ومن فاضل الاعلى اصحاب  
الرضوان كلهم وفضلهم الذين هم بالله واية مؤمنون وموقنون  
وانزل البيان بالليل والنهار وبعد ما هاج ربح العز بلغ ما  
الاسم الوحيد القراطين والاك من المستغطين وان كرم الله  
كل المؤمنين ولست كل المناهج عن يكيت آيات الله ولست  
عما كنتم عليه من المعتددين للانيس الله اكبر اكبر اكبر  
والله عز وجل وانيس تكبير ثم ان ليم رسائده واحده  
هو حالك سزاوار است بعون الله وموته فمورده باستند  
بقعه شاه عبد العظيم ارض سنكو است بواسطة قرب وحيد و حفظ  
والله حيا بما فظرت نكارنده مكيون كدر نوقيع اول  
که فرموده اند که آن ظهوره بنفسه حجة و هم اينکه در نوقيع  
انيس فرموده اند بواسطة قرب وحيد معلوم می شود که شرافت  
هيكل مبارك حضرت ازل عليه السلام در علور بته و منزلت  
شاهان و شايسته گي انسان از برای منصب و کلاوی نيابت و وصايت  
حضرت ذکر جمله شاهان محتاج بعضي نبوده بلکه آيات فظويه که  
بليسان فطرت ان نورين بيان جاري شده کفايت از برای  
اثبات حقيقت و هويا اطاعت او کرده و غير يقينه الله کی

شائسته آن است که تو به جوارش بر هر روی زمین تفضیل و شرف آید  
داشته باشد ذات فضل الله یوشی من لیساء من عباده و ذلک  
هو الفوز العظیم و در توفیق خود آن حضرت و عز ما بند  
للسا و الاذلیة الله اکبر اکبر اکبر هذا کتاب من الله المبین المبین  
الى الله المبین المبین قل کل من الله لیدون قل کل الى الله لیرعون  
هذا کتاب من علی قیل یبیل ذکر الله للعالمین الى من بعد اسم الله  
الوحد ذکر الله للعالمین قل کل من نقطه السیاق لیدعون ان یأم  
الوحد فاحفظها من ذکر السیاق فانک لصراط حق عظیم  
نکارنده می گوید که معنی ظاهر این کلمات متعالیات این است که این  
کتاب خدای مبین میوم است بسوی خدای مبین بیوم بگو کل خلق  
بد و ایبار مثل از خدای می شود بگو کل خلق رهو عشان بسوی خدا  
می شود و بعد می فرماید این کتابی است از علم محمد که مقابل است  
با علی بن ابی طالب کسیکه معادل است اسم او با اسم وحید که مراد  
می است که اسم مبارک حضرت از آن است و عدد آن بیست و  
که معادل است با وحید و او است ذکر خدا از برای همه ما سوی الله  
بگو کل خلق بد و ایبار مثل از نقطه بیان می شود بعد خطاب مغیر  
می حضرت وحید علیه السلام و میفرماید پس حفظ کن این باری  
شده است در بیان و امر کن بآن پس بدین سبب که تو هر این صراط حق  
هستی بزرگ مترجم گوید از این مقوله مکالمات و مناظرات از

از نقطه بیان که نسبت بحضرت ازل علیه السلام واقع می شود و  
مشکل و محاطب جز یکی نیست و اینصورت نمی آیند و مکرر  
مرات بلوین که جمیع جبهات و سبب است از او مرتفع شده باشد  
و نسبت او با شمر در صفا و بیکری جبار شده باشد که شاعر گفته

رف الزباج و رفعت الجنى  
فتساها و فتسا كل الامور  
فكنا حمر ولا قحح  
و كما قاقح ولا نس

و مقام وحدت و اتحاد که باین مرتبه برسد که محزون صمد هو هو  
یا انا انت و انت انا شود که در معرفت عن بظهور الله خطا کند و  
جایز است از برای شمس حقیقت که چنین کسی را تعیین کند که خلقت را

من بظهور الله دلالت نماید و چگونه جایز است که او را حافظ بیان  
و امر با حکام بیان مقرر نماید و چگونه جایز است صراط عظیم  
شمارد پس ای برادران عزیز که گویا از لطیفه عقل و عین یکباره

و صریح شده اند خوب توجه نمایند و بنظر انصاف نظر کنید در این  
کلمات نقطه بیان ناموفق شوید با اینکه هیچ راهی نیست از برای جمع

کردن میان تصدیق نقطه بیان و تصدیق مدعی حضرتی بن ایمان  
زیرا که ان کسی را که نقطه بیان صراط عظیمش خوانند از معرفت

کن لب سامری و کافر مرتضی صوره نمون بالله من هذه التکلمات  
التي تكاد السموات ان تنفجرن منها ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

در روز قیامت بیان الیه الکریم و فرمایند اللهم اکبر تکبیرا کبیرا

از حضرت ازل که در مجلس آسمان محض خطاب کند بان سخن که در صورت بلوره صاف میزاید و می شود



ان ياريم امانه وهيبك واحدا من واحد الا اول تعجب من البيان <sup>183</sup>  
الى اسم الوحيد ولست عن يكتب آيات الله ما انتم سوا الله لا تعلمون

يعني اي كرم تحقيق كه ما داريم بتو يك واحد از واحد اول را از بر  
انكه جمع كنى بيان را و بر ساف انرا بسوى اسم وحيد و بايد سؤاى  
از كسيكه آيات خدا را مى نويسد اگر خدا را راعى راسيد مترجم كو

كه اين ملا عبده الكرم كه ما مور شده يا بلاغ جمع بيان بعد از جمع كردن  
ان حضرت از ر عليه السلام مشهور است كه كاست بيان بوره و ما مور  
او از جانب نقطه بيان كه هر چه مى نويسى و جمع ميكنى از بيان همدا

فداى جوان اهو كه بلسان نظرت آيه مى گويد و مى نويسد برسان <sup>همچو</sup>  
از مراد الله كه نميد ايند از او سؤاى نمائيد احوى ر ليلى است  
برايكه او سخت زمان و نور خداوند سبحان است

و در توقيح جناب جناب انا الله لا اله الا انا كست <sup>من</sup>  
اول الدين لا اول له حيا يا ميا انى انا الله لا اله الا انا لا كون الاخر <sup>الدين</sup>  
لا اول له حيا يا ميا وان الدين قد بدع من عدما لله ولتزلن على اسم

انم من هنالك تسئلون فان رعيدا كرم رجوع على الواحد الثاني <sup>انتم</sup>  
آياه تحبون يعنى بدرستى كه من انخدان كه نسبت بغير خداى كه قابل  
پرستى باشد از اول كه اول بنده زنده و باقى بوره ام هم از

خداى كه نسبت بهر خداى كه قابل پرستى باشد مگر من و خواهر  
تا آخرى كه اخر بنده زنده و باقى و بدرستى كه دين تحقيق كه ابتدا

کرده شده است از عدد برتر که در ویست و دو است و مطابق است  
با عدد اسم مبارک حضرت زکریا که در حدیث آمده که علی بن ابی طالب  
میگوید این زمین بر اسم وحید که عدد آن بیست و هشت است که معنی  
اسم مبارک حضرت زکریا علیه السلام است که بیست و هشت است و صیغه ماضی

شمار از وحید سوال کنید هر چه میخواهید نثارنده می گوید که ای غیاث  
در جناب خوب در احوال این مضامین بنظر اضاف نظر نمائید بر

بیان انشاء درین بیان بفرماید و بفرماید که ان ربی را که من انشا  
کردم بفلان جوان ای سپردم شما هر چه از مسائل و بقیه که محتاج

از لوسوال نمائید و بعد از رجعت او از دنیا جوی گستر بفرمایید و کذب  
دعوی من بظهوری کنند مثل ابو الشور و سید عامی و حاجی ملاهاشم

چون سؤال کنیم جواب بفرماید که آنها مفتوی گنایند و صدق فرموده  
او بر هر کسی معلوم شود و چون نوبت دعوی باطل میرزا حسینعلی

رسد عمل اعظم برادری و رجوع بعض امور را از قبل حضرت باو مثل  
رجوع فرمودن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعض امور را با ابو الدی

و ابو الشور و ملا اعظم حسن سلوک او در معاشرت با مردم و امانت  
مراقبت حضرت زکریا علیه السلام را یا خود در نظر مردم در مدت زمان

چنان او بجا میسر شد و در صدق او او استقامت کرده اند که  
یکاره از زمین بیان و بقیه بیان و وضع جانشین او و فرمایشات

بیان در دعوی و جانشین خود از او خوب اطاعت او و این که خود

مبارک او دلالت کرده خواهد شد عن بظهور الله بکباره فراموش ۱۸۵

کرده اید و بتسویبات و تدلیسات و تعریفات جاهله تکبیر کرده اید

و از محبت خدا چشم پوشیده اید بخدی که هر چه از کن ادرش ظلم و

وستم او یعنی مدعی در زمان عینیت خود بفرمایند هیچ گوش

نمیده اید و بموت نکات و جملیات آن مدعی که در حق حجت زمان

بی بیند و بر زمان جعل کرده تکبیر و رکون کرده و می کنید آید در عالم

کسی هست از شما ظاهر است که بر نفس خود باین مرتبه ستم کرده باشند و

نعمت بزرگ خدا را بر خود برفت و نکال کرده باشد سبحان الله

و لا قوة الا بالله العلی العظيم و در مقام خطاب موافق آنچه در

مذکور است صیغه جانبی بعد از ذکر مقامات عالیات قولی <sup>جل</sup> <sub>مرتفعه</sub>

و قد اصطفی الله سبحانه فی ذلك الظهور و هو انما هي نعمة و بلورية

تعاکس فیها شمس الحقیقه و تجلیت لدها نطفة الالهیه و تحاکت <sup>منها</sup>

کیونیه الاذلیة و ان ذلك من فضل الله و حمده و هو الله و کرامته

و عطا و الله و موهبته و احسان الله و مننه و جوارحه الله و بدایه

المرینه قال و ان ما قد شاء الله سبحانه فی ذلك الظهور <sup>ارتقاء</sup> <sub>بجوه</sub>

السین من اصلها و فرعها و اعضاها و آثارها و اوراقها بانها

تفرعها من تلك الثمرة البدیة و یاخذ اطرافها من عند اطراف من تلك  
الورقة اللطیفة و باطراف <sup>مطلوب</sup> <sub>من ذلك النضج</sub> و باغزا  
ثم فتر تلك الثمرة الوریع <sup>حیث</sup> <sub>بیمکن</sub> عن الله باولیهة و لغزیهة

و ظاهر شد باطنیه و سیدان علی الله بکینونیه و زانیه و  
 و ستغلی من تلك المرات مرات فمن تلك المرات مرات تعرف  
 المرات مرات ولو ان كوال اخذ الذي لا اغزله لم يفرغ عت فتواى  
 عن تلك المتعالمات اللامعات والعليات المتصاعدات وليكن  
 اليمينه فبطرة محضه غير تلك المرات ما ظهرت و سظهر الله ان  
 شاء انذقات على كل شى قد برا الى ان قال و اشهد بان الله سبحانه  
 قد اراد في ذلك الاسم ذكر حروف الخاص و ارتفاع صفة الى اخر  
 ما ذكره جل شانك تكارنه و كويد كه مراد ان حروف خاص حروف  
 من قال است كه حضرت سيد الشهداء عليه السلام است كه عدى يكذب دعوى  
 ان مقام رايت در حق خود نمود بي خبر از اينكه در چند موضع حضرت  
 ربا على اهتمام مرتفع البصر از مراد حضرت ان عليه السلام ثابت فرموده  
 ان اين جمله در او اعز الله سبحانه و زمانه الكون عنائى در احواله و هو  
 قبلين يقين و عناق براينكه ظهور و موعود منتظر همان ظهور  
 كه در حديث كليل بسیده و يدیه در سینه اول كشف سجدت الجلال  
 من غير اشاره بين و مرثاف نحو الوهوم و صهو للعلوم و مرثالث  
 الشراعية البصر و مرثابع جذب الاخديه لصفة التوحيد بين  
 و مرثامى نور اشرف من صبح الازل و باوج على صياح التوحيد  
 بين و مرثامى نور مشرف از صبح ازل و باوج على صياح التوحيد  
 حارب كركم و مضطرب است و نظر كركم در مقام حضرت باقر

که اول آن این است اللهم انی اسئلك من بھانک باھباء وکل صفا  
یعنی اللهم انی اسئلك ببھانک کلمه که این فقره اشاره است بمسئله  
و ثان با میرالمودعین تا آنکه بر مبنای خاص که ذکر نور میکند که این  
سید الشهداء علیه السلام است زیرا که نور معانی است مثل مصباح  
نور برای سوزاندن از برای استنصار در بیان زیرا که در نور هیچ  
اعتبار باقی نمی ماند چنانچه اگر زنده هستی خواهی دید او را این ظهور  
که خورشید نفس از اینست خود میکند در آن برای اقامه توحید خداوند اول  
و نواحی آن اشقی کلام جل شانہ نگارند می گوید که ای محبوبان از  
نور سبحانی وای پیروان حظوات شیطانی این کلماتی که در این  
مقام ذکر نمودیم و بیعلم آوردیم کلمات ربنا <sup>حضرت</sup> است جل شانہ که در  
سبعه درجوں حضرت زین العابدین علیه السلام فرموده اند و آن نسخه فارسی  
که در نزد بسیاری از اناصل بیان موجود است ملاحظه نمایند که چگونه  
صراحت دارد در دلالت بر اینکه مقام نوریت مقام مخصوصی است  
الشهداء علیه السلام است و آن در صورت بیان از برای حضرت زین  
عابدین است خاصه اگر ملاحظه شود اخباریکه در قبل از آمدن علیهم السلام  
رسیده که مباشر گفت و معنی حضرت قائم علیه السلام سید الشهداء علیه  
خواهد بود و اینکه حضرت زین جل شانہ در توحید <sup>حضرت</sup> فرموده عرفت  
پس در کار زین جل شانہ شکی نیست و داشته اینگاه نیز او را می توان  
مثل اخبار لطیفه العدل مستور بدانیم و موجب و مستند است حضرت

۴  
از دل

کفن و دفن جسد شریف حضرت ذکر علیه السلام بغیر حضرت

احدی نبوده و بعد از التفات باین ملاحظاتی یقین حاصل می شود

از برای هر که خواهد از روی تمیز میان حق و باطل بدهد باینکه

میرزا حسینعلی در ارعاک کردن مقام حسینی را از برای خود بر باطل آورد

چنانچه هر که ملاحظه کند آن عبارت حضرت ذکر علی و غیره را که در بیان

مقام نور تبیین فرموده اند که مثل مصباح خورشیدی سوزانند از برای

استنانه و دیگران و اینکه نور این ظهور بنفسه از اندک نفس خود <sup>مکنند</sup>

از برای اقامه توحید خداوند موقر می شود که چنین کسی جمیلات و <sup>تفکرات</sup>

مدعی که بجهت القاء بغضاء آن حضرت در دل تبعه خود بر آنحضرت

افترایسته کفری و شایسته آن وجود مسطور بنور و حقیقت و جوری

سامری میگوید مگر کسیکه خود او سامری باشد از هذالشی <sup>عجبا</sup>

و غیره عمره کاولی الا بصبار و ایضا در توفیق که در حق حضرت از دل

صادر شده فرموده اند اللهم بسم الله لا وذل الا وذل

انی انا الله لا اله الا انا الوحد الوحید انی انا الله لا اله الا انا الاحاد

الاحید انی انا الله لا اله الا انا الصمد العمد انی انا الله لا اله الا انا

الغریب انی انا الله لا اله الا انا السراج السریح انی انا الله لا اله الا انا

الغنی اب العزیز انی انا الله لا اله الا انا الابرار الابرار انی انا

لا اله الا انا القدم العظیم انی انا الله لا اله الا انا العزیز العزیز انی

علاء الا انا الطراز الطرز انی انا الله لا اله الا انا المظالم العظیم انی انا الله







بِقُدْرَةِ وَاللَّاهُوتِ بِمِثْلِ الْقُوَّةِ وَالْبِاقُوتِ بِمِثْلِ السَّلْطَنَةِ وَالنَّاسُوتِ

بِمِثْلِ عَمِيَّتِهَا عَمِيَّتِ رَجَبِي وَأَنْزَهُ حِي كَمَا مَيُوتِ وَمَلِكٌ كَمَا يَزُولُ وَعَدْلٌ كَمَا

وَسُلْطَانٌ كَمَا يَجُولُ وَفَزْدَةٌ كَمَا يَفُوتُ عَنْ مَبْضَعَتِهِ مِنْ شَيْءٍ كَمَا فِي السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ وَكَمَا مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ بِأَمْرِ أَنْزَكَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَدَلِيلًا

الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا اسْتَرْقَى كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَمُسْتَعْتَقَةً مِنْ عُنْصُرِهَا هِيَ سَمِيَّةٌ بِحَيْثُ

مَسْطُورَةٌ كَمَا فِي جَوْهَرِ وَلَمْ يَسْأَلِ بِمِثْلِ كَيْفِ كَيْفِ مَشَاهِدِهِ الشُّكْرَ

طَبِيعَةً حَلِيَّةً وَعَزَّ كَمَا لَمْ تَرَأَيْتِ فِي رُوحٍ وَارْتَوَاعِ أَنْ مَنظُورٌ دَاشْتَهُ كَمَا

أَرْبَاعِ مَسْرُوقَةٍ بِرَفِيقِ آرَانَ سَاكِنٌ تَكَرَّرَ وَأَسَابِ سَوْتِ فِي خَلْقِ وَأَمَلًا

بِرَفِيعِ كَمَا لِزَبْرَى أَوْ فَرَاهِمِ أَوْرَدَهُ كَمَا مَطْلُوقِ مَشَاهِدِهِ حَرْفِ نَسْرٍ وَنَدِيرِ

جَهْرًا نَمَائِدِ وَكَمَا حَفْظِ فِي رُحْقِ أَوْتِ وَأَنَارِ مَحْرُوقِ وَنَدِيرِ أَنْ دَاشْتَهُ نَادِ

خُودِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ تَكَرَّرَ مَيُكُونُ كَمَا أَوْ كَمَا مَيُكُونُ كَمَا مَدْعَى

خُوبِ سَبْعَ مَرَّاتٍ حَضْرَتِ رَبِّهِ جَلَّ شَانُهُ عَمَلِ مَعْرُودِ كَمَا لِزَبْرَى وَنَدِيرِ

وَأَرْبَاعِ حَضْرَتِ أَنْدَعِ مَعْرُودِ نَكَدَارِ عِبَارِ حَرْفِ بِرَأْسِ كَيْفِ خَاطِرِ مَبَارِ

تَشْتِيْدِ كَمَا سَهْدِ اللَّهِ وَكَيْفِ بِاللَّهِ تَشْهِيْدًا كَمَا بَقْدَرِي كَمَا حَضْرَتِ مَطْلُوقِ شَدِيدِ

رُوحِ أَيْخِرَةِ خَلْقِ حَرْفِ بِرَأْسِ حَضْرَتِ وَارِدِ أَوْرَدِهِ أَنْدَعِ مَعْرُودِ حَرْفِ

مَدْعَى عَمَلِ سَوْتِ كَمَا بِرَأْسِ حَضْرَتِ وَارِدِ أَوْرَدِهِ وَتَأْسِيًّا مَيُكُونُ كَمَا كَرِيمِ

سَهْدِ دَعْوَى نَقْطَةِ سَيْلِ مِثْلِ نَقْطَةِ فَرْقَانَ آيَاتِ اللَّهِ تَعَالَى وَنَدِيرِ

أَطْلَافِ بَلَكَةٍ بَشِيرِ لَكَ أَنْزَلِ بِلَسَانِ فِطْرَتِ صَادِرِ سَوْتِ وَنَدِيرِ

فِي رَجَبِ حَضْرَتِ وَسَوْتِ بِرَأْسِ أَمَامِ حَضْرَتِ عَمَلِ كَمَا مَعْرُودِ

وعلی التفسیر الذی قال العسکری فی شرح سورۃ البقرۃ ففسر الحکم  
 بان یکن امثیا مثل رسول اللہ ص و من لولیک امثیا فلیس امثیا بحجج و بعد  
 میز ما یند کلامی کہ ترجمان بقاری این است کہ یدرس سیکه من میگویم  
 از برای کل که استیان میکم بقطرت و قدیمت کلمات که هوجع نشوند کل  
 بر اینکہ مثلش بیاورند بنوانند چون معلوم شد شہادت حضرت  
 رب اعلی و امام حسن عسکری علیهما السلام کہ شرط است در اعتبار آن  
 از برای محبت ای که از اعی نلبسان نظرت صادر شود پس میگویند  
 موجب اخیر نقطه بیان در توفیق ساعت فرمودند ولیکن تا حال  
 بقولت محضه ظاهر نشده است مگر این صراحت کہ مراد حضرت از آن  
 علیه السلام است و مقتضای اخیر در این توفیق مبارک فرموده اند  
 کہ التوابع مسطور کہ از جوهر و لم و سازج انجذاب متعلق گشته مشاهده  
 حضرت حضرت از آن علیه السلام و بطلان میرزا حسینعلی هر دو ثابت  
 و محقق می شود زیرا کہ تفصیل کتاب میرزا حسینعلی بکرات ذکر شده  
 و نیز آیات کثیره حقیقت کلمات است فی روح شیبہ آیات دیگر  
 از برای اثبات ادعای خود تذکره بی بر کسان کہ قصد بی روی  
 کرده اند فرمن است کہ در این کلمات حضرت رب اعلی علی شانہ من ملا  
 نمایند تا انکہ داخل مدامت بود من بیخبر و بکرم بعضی باشند  
 عدوی من شیاء الی غیر طوق حقین و اصیاب توفیق عیان عظیم علیه  
 صلوات اخیر در مستقیق مسطور است فرموده اند مبارک زکریا

١٠٣  
فلم يسلن  
كذلك وقد بشارت داره است ان حضرت رايان ظهور

ما قد اعرض الله في البيان لثمرات ثمرات انتم بها تقرعون تلك ثمرة

قد اثمرت في الواو اذ الشكرون ان يا عظيم فاستشهد على انه كالم لا

انما الاعظم الاعظم وقد اطمعناك على كبر عظيم فقل الحمد لله الذي قد

هدانا الى ما قد جعل الله له من عنده انه قد اراد من هذا امامك و

من مثل من الذي قد اجبتك اصبر حتى يقضى عن البيان لثمة

فان امل مبارك الله احسن المبدع من الى ان قال ولتحفظن تلك

الثمرة ان لا يوصل اليها ما يحزن ههنا وارها حق ليستعمل الى معتد

عن رفيع وليستخرج الى افاق قدس رفيع وليتصرف بين يدي الله

دين الله من عنده انه يرضار عظيم وان ما تحضرون هنالك ذلك ما

تحضرون بين يدي الله انا كما حاضرنا وانا كما فاحرين ولا تنظر

الى الله ولا تشهد في المرات الا ما جعل الشمس لها بها وقل كل من عند

وكل الى الله ينقلون وان استطعت ان تبين ذكر الله على ما يجد

كل المالمون فلست تبين فان هذا انصر الله من في السموات والارض ما

بينها ثم ثمرات المالمين وان ارضم ان تستنصر دين دين الله فان انتم

تستدرون ولا تدخلون المرات بينكم ولتستدرون من عند الله بما ينزل من

فان هذا لكم كبر عظيم كذلك يعطى الله ريبك عاليا وان غلام قد

وانما قد اخذنا الله عنك من الاواح ذلك ما كنا اخذنا من الي ان تفرات

من على ابي الاله الا هو العدم من الميمن الميمون ان استهدانا الله

في ابواب عدد الدال وانا كما فيه ناطقين فلما قد عرفت نفس كل شيء  
 ينبغي ان يحكي عن ذلك المرات مرات ذلك ما يحكي عن الله <sup>بك</sup>  
 رب العالمين بل ينبغي ان يوجد في كل حول مراتنا لكل مظهر من اداء  
 الواحد انا كما قد بين وان ما قد اراد ان يعين من فؤادك ذكر  
 الاول كتاب عز رفيع ان انتصرت امر الله بما يرضى به فوار ذكر اول  
 عسى الله ان يعقبه ان استار ان علام حكيم الى ان قال فلا تمنع  
 عن مئة الله من ذكر خير وانتم اياها لتسوفون وقد جعلناك ملكا  
 لطيرين ذلك الطير على كفتك فكل ما يطير فابسط يدك فانا كما  
 قل ان لطيرين في ذلك الرضوان ولو يكن لتلك مناولة اخذ كل من <sup>الله</sup>  
 الى الله لطيرين وان استدر ركب الوحيه من فان ذكرها من عند ربك  
 بين كرجيل وقل لا اكرم فانظر الى ما تجلى الله لتلك المرات فان هذا امر  
 للوسنين وقل للمرات فليجده هذا فانظر الله في الكتاب وانا كما  
 لمجد من ان اياما اولك فلتو يدك كل ما في البيان بما ينزل من عندك  
 وليتبع كل انة والله وليك كرفم من عند الله بذكر عظيم فان كل حين <sup>وب</sup>  
 بما قد انبثاك من ادنا وانا كما المصدق ولتذكر ان ذكرك التوفيق  
 كل ليل فصار بعد الهاء فانا كما ذكرنا ومن يحب فليدعه عند  
 الهاء فتعال من يا موت من ومن ينسى فلا يشغل الله عنه وانا كما قالنا  
 ومن يتلو اية الاذن ليكتفها عن ذلك الذكر عند الفاء او كل عبارة  
 من كونه باسحق كلامه على عينه من كونه من كونه من كونه

۱۹۵  
 مثل امعات چون موجب تطویل و شد از آن شافل و تکامل نمودیم  
 ولی با این زهره اعلیٰ میگوید که بنظر اضاف در اینکلمات نظر کنید  
 و ملاحظه نمایند که چگونه ممکن است جمع کردن میان صدیق فقط بی  
 و صدیق دعوی مدعی بایمان و حوری را که فقط بیان حل شده  
 در حق او مخاطباً الی جناب عظیم فرموده باشند و تحقیق که مطلع گردیم  
 تو را بر کبیر عظیم پس بگوید خداوند بر اسرار است که هدایت کرد ما را  
 همی چیزیکه تحقیق بجلی کرده است خدا از برای او با و از نزد خود  
 و او است خدای که بر هر چیز قادر و قدر است و ایضا فرموده باشد  
 که هر که در حضور او حاضر شود حاضر نزد خدا شده و فرموده باشد  
 که نظر بسوی او مکن مگر چنانچه نظر بخدا مکن و مشاهده مکن  
 در آن مراتب مگر بجلی نفس را لایعیا و فرموده باشد که این مراتب  
 برای شما کف عظیم است و خطاب بوحید اگر فرموده باشد که  
 نظر کن بسوی چیزیکه خدا بجلی کرده است در این مراتب پس بدین  
 این عزت است از برای مؤمنین چگونه جایز است که در حق  
 بگوید که او سامری است و برتری کردن از او لازم است فاعتبروا  
 یا اولی الابصار و اجاب در خطبه انچه در کتاب مستقیظ مذکور است  
 میفرماید فَمَا صَطَفَىٰ فِي ذَٰلِكَ الظُّلْمِ مَا نَالُوا بِهِ و کتب  
 و در این صورت وَاطْلَعَهُ عَشْرَةَ صِدْقًا و غیره مستقیم  
 او هر عمل غیر بقدر المقدرات بقدره و چون المصنوعات بطلان

الى ان قال قد قدر الله في ذلك الاسم ذلك الحرف لا ارتفاع كلمته  
 وقد رآه في الكتاب ما قدر له بشيء ومن يحجب قليله ضد عددها  
 من باقوت الحرف ومن ينفي فلا شيء عليه في كتاب الله فليدركنا الله  
 السلط المسلط المتسلط الى اخر ما قاله جل وعز وايضا قال عز ذكره  
 على ما حكى في المستيقظ قال عليه السلام ومنها ما نزل في وثقتين المتظا  
 واما قد ذكرت في كتابك اولا ما عليك الموات عن رجاها وتكس الملوثة  
 عن الهها طوبى لها ثم طوبى لها بل طوبى لمن يديرها ثم يديرها ولكن  
 ان يا جيني في تلك الايام شئون ذلك الخلق مثل تلك العجوة اللطيفة  
 والمجرد الهية كما يعرف قدما الله تعالى ثم انك الله فقبل ان تعلموا كلمة ربك  
 فاستروا سر الله حتى لا يجوز شئ كان فيهم نار حية في مؤذره وان  
 بمثل ان توصلن الى كل فلوصلن بحكمة ولا تسينن ولستهمد من  
 عند الله ولستهمدوا بالله ولتراعتن مرات الله ولستهمدوا في سيرة  
 ولا تسينن بكلمات لتوصلن اليه من الهى ولا يحيدوا ثا ودفند  
 ولتوبد وبتضاهه باطنا وظاهرا واوكوا خرا فان خدا خيرا  
 وكلون في البيان الى ان قال جل وعز انى انا قد اظهرت نفسي  
 في الاوانى اربع سنين وينبى ان يربى لكل وقت انا اكون مخلص  
 تلك الحروفات من شديدا اعنت ذلك الهى واظهرت نفسي ما  
 الضمير في العجوة في ايدان ايستها من هيك لها وانظر كيف  
 خا حبه و...

في الباطن لا يرى الا الظاهر وفي الظاهر لا يرى الا الباطن وفي كلا  
 لا يرى الا الاخر وفي الاخر لا يرى الا الاول بل ان اسم الله الاخر  
 قد اشرف ولمع وارتق وسطع طوب لمن لا يرى فيه الا الله ولا يورد له الا  
 ما يحب الله لنفسه فاستحفظ ما تحبهن له به في عوارده فانه ينفع  
 ان يكون في الخزان ولا يوق في تلك الليالي والجواهر غير اهل فيبيع  
 او يشتري بشئ معدومة واحمد الله فانه من الله لا يعرف قدره الا الله  
 وان ما قدر الاسم الاخر ذلك ما انتهى اليه لان له لم يكن ما يوجد ما قدر له  
 من عند الله ولو ايتى كل شئ ما احتلى الله له به اعلى وافى فليسوق قدر عتي  
 يطير في جو السماء كيف يستطيعون وجعلت ملكا بان تطير على  
 فاسترحبنا حك لطيرت بها لتطيعن من البعذابا كينو نبتة وانوكا  
 ذاتية وانظر ارات نفسانية وانفك سات انيرة فان ذلك من فضل  
 وجوده وعطاء الله ومنه كل ما ذكرت في ذكره ذلك في عالم الحدوث  
 والا في ملكوت الاسماء والصفات لم يكن الا الله ثم اسما لله على انه  
 انا العزيز الجوب قل اني انا الله لا اله الا هو المهيمن القيوم وان ما  
 تعرفت في باطن الباطن تعرف هناك لان الظاهر من الاول والاخر والبا  
 لم يكن الا الله جل جلاله الاخر ما ذكره جل وعز نكارته سيكوي  
 كما انما انك حاصل ولم يغير انك كما يعمل الكفره فم ان كلمات باهرت ادا  
 نحو بظروف اصناف ذواتها نظر كنهه واكروانها باعانت فمضه كنهها  
 مثل كنهه فامون شوقه باسمك بعد ان يقطر صياك اخذت ان تفتح اوله واخره

كفك

هات

الله

رب

در علو مرتبه و سمو منزلت در درگاه حضرت سبحان جل شانہ عجز  
 از لعنہ السلام ہم ترانو و صفادک نمی شود و قاطع می شود باینکه کسیکه  
 خداوند او را مرآت بلورینہ و کیونیت ساز جیتہ و ذاتیت خود ریتہ  
 و طلعت مشرق و صمد اپنے و وجهہ مضینہ را باینہ گفته باشد <sup>موسی</sup>  
 نمکداید او را مگر کسیکه خود سامری باشد زیرا که مرات بلورینہ حکایت  
 هر شیء قائم در مقابل را کجا هو علیه میکند بدون هیچ اختلافی نیست  
 اینجہ مدعی مراتب در حق ان و وجهہ مستضائہ را باینہ گفته تمام شرح  
 حالات خود را است والله هو الهادی الی سبیل الرشاد و انصاف در

توسیع یعنی مانند موافق اینجہ در مستی فقط مذکور است فالعلیہ السلام  
 و فیها ما نزل الله لاسم الکریم فی مرتبتی آیات قوله تعالی قل  
 لله رب السموات و رب الارض رب عالمی و ما لا یرب رب العالمین  
 ان نزل علینا بعد ما قد قضی عنہ الوان من یخون فی الوان آیات <sup>متظوناً</sup>  
 لیظنون ان فی عبار الله المستطرون و کلمات مجذبات لیسجدت <sup>بهن</sup>  
 عبار الله الجذوب ان یا اولی البیان انم مثل نلت المثل الا فی <sup>تروفتو</sup>  
 ان یا اولی البیان انم مثل نلت المثل الا فی تروفتو الی ان قال قل  
 انکم لله الذی مذاطوع مثل ذلک الطران الخرون و الحمد لله الذی قد  
 مثل نلت الطران الخرون و الحمد لله الذی قد اذطوع مثل ذلک الخرون <sup>المکون</sup>  
 ای بیلاد الله من ذکر اسم مثال محبوب مکن ان هذا الف نید واحد  
 عالم مذکورین و یظنون الی ما یحلی الله به من اثار عک الرضوات



الاسم بذا كونه حرفا الخامس في الكتاب من قبل ومن بعد وانا كان اكره  
 وعن يحيى عن ذكروا ذلك على عدد الماء بل من عدد الماء من ذم  
 حضر ذلك من امر الله لعلمكم لا تتجربون وعن يئسى وان كان في كل  
 هذا اسئل الله عند ذلك من فضل الله على العالمين بحسان يرفع ذلك  
 مع جميل وان تذكرن بعبه الكلمات ذكرا الى ليكنكم ذلك من فضل  
 لعلم سكرتون نكارينه في كونه كهذا رحمت كهجهت سكي عبال  
 وخوف ان تطويل عنيتوانم جبايحه در نظر دارم اين كلمات مقاليات  
 ترجمه تمام ولي صفاتش هيكم نور ابي ناظر كه البه ملك مزجم مفهوما  
 بدست اوري كه معنى اين عبارات باصوت را بتوضيهم نمايد تا اميد  
 شوي باينكه در عالم ظلمي از اين عبارات مدعى در حق اين نور الهى  
 هرگز واقع نشده والله هو المستعان وهو العزيز الحكيم وايضا  
 در مقامى مطابق آنچه در مستفيضه مرقوم شده قال عليه السلام  
 ومنها ما نزل في رقتين للناسات الخ ان قال ملك الجاه بان العز  
 الشايع المنيع ذلك الحمد بان العز ان البانغ الوبيع حيث تد خلقتم  
 وخلقتم من انا لبيدك ونزلت على البيان بقدر يك ولطفك  
 سبحان ظهورات قيوستك وارقتى بعليات عر صدر ابيك وخلقك  
 مرابه معورنه واصطفتيه من بينها ما يد جلتها مرانا لبيدك  
 وخلقها وان تطعن من عندك وتعلمنها بان تبين عن امانك

ملك الحمد في الابد المود سيد على ذلك المرات الممك حيث قد تجليت

لها بما بنصرها وجعلها مقام ظهورك وعلوك وانطقها بدياح  
تجلياتك وعيونك واريت ان تنصر لها بقدرتك وتظهر سلطانك

وسلطتها بقوتك وتعليقها بظهورك وترفعها بكبريائتك

فلتنزل اللهم على صاحبها صبا وحبيا وعلى جلالها جلالا عاليا وعلى

جلالها جلالا عاليا وعلى عظمها عظمة عظيمة وعلى نورها نورا ونورا وعلى رحمتها

واسعة وعلى طاعتها طاعة كريمة وعلى اسمائها اسماء كبرية وعلى خلائقها خلائق

لطيفة وعلى عزها عزه منيع وعلى رفعتها رفعة علية وعلى عرشها عرش عظيم

وعلى شوكها شوكة خلية وعلى سلطنتها سلطنة سليطة وعلى ملكاتها ملكة

رفيعة وعلى علاقتها علا علية وعلى رضاها رضا رصيا وعلى خلقها خلق عظيم

مرصفا ان كل ما يقع في البيان من مرات ذلك ارتفاع مظهر نفسك وكل ما

المك ويستنبون عنك وينيلون عليك فليتنزل اللهم على تلك العرف

في ذلك الاسم جوهره منيرة وحرورية بيضاء وسانحة قديمة وقانونية علية

وطانية علية وكينونية مشرقية اندية ودانية مشحمة انانية وضائبة

متروكة الميتة وانيرة متظاهرة ارفيعة وسانحة مقدسية طرانية وكان

تعدية اوتية وهيبوية مستشرية كاهوية وعصوية رتبة متعجبة بانوية

ومعوية مشرقية ريفية ومووية مستطمة مووية وفكوية مستوية

مخزومية كمالية وما حطت به فلما من انما لك الحسنى الراجحة وامثالك

العليا العلية وكفرية اللهم عني ان اولها وانحرها من قبلها وانحرها